

سفرنامه یزد: دیدار آتشگر



غلامرضا خاکی

اپیزود اول

۱) چونان باورمندی به آتش مقدس عشق الهی، به دیدار آتش^۱ آمده‌ام و درون آتشکده^۲ قلمی می‌زنم. آتشکده خلوت است و از کولر باد خنکی بر روی من که در میانه سالن رو به آتش نشستهام وزیدن دارد. گاه چشمی بر آتشدان و چشمی دیگر بر کاغذ، می‌خواهم از در ظلمت ماندگی و سرمازدگی انسان آخرالزمان بنویسم ...

هزار تومان داده‌ام و اجازه آن را یافته‌ام که آتش ورهرام را با قدمتی ۱۵۴۲ ساله را به تماشا بنشینم. چه روزگار عجیبی است اگر پول داشته باشی به حریم و مقدس نیز راه می‌یابی. نمی‌دانم اگر گدایی بر درگاه این آتشکده پیدا شود و بگوید آهی در بساط ندارم اما از تقدیس کنندگان راستین آتش مقدسم به دیدار این آتش راه می‌یابد یا خیر؟!

چه عجیب است که تاکنون به این نکته فکر نکرده‌ام که آتشکده می‌تواند چونان پیکر آدمی در نظر آید و آن آتشدان (مجمر) در میان، نمادی برای دل شعله ور آدمی باشد. آتش، رازانگیزترین پدیده ای است که شاید انسان آن را در هراس تاریکی زمین یافته است، هدیه ای از سیزیف^۳،

الهه نافرمان درگاه زئوس که حادثه‌ای تصادفی توسط هوشنگ^۴ بر انسان ایرانی پدیدار می‌شود. چه شگفت است تفاوت باور ایرانیان و دشمن دیرینه آنان یعنی یونانیان در دست یافتن انسان آتش. دو روایت از یافتن این رهایی بخش آدمی از هراس سردی و تاریکی . تا آنجا که من می‌دانم در فرهنگ مسلمانان، از آتش به عنوان نعمت و نشانه الهی بطور خاص یاد نشده است هر چند در معنای کلی همه چیز نعمت الهی است و خداوند به شمس هم قسم خورده است.

توجه مسلمانان به آتش، توجهی هراس آور است، زیرا آتش رمزی برای هراساندن آدمی است اگر از راه خداوند سرپیچی کنند، اما آیا آتش در اچیشتم مینو (دوزخ) آیین زرتشت نیز تصویر می‌شود و نقش عذاب آور دارد یا نه؟! نمی‌دانم. بر دیوار سمت راست آتشکده باورهای بنیادین دین زرتشت بر دیوار خودنمایی می‌کند، در ابتدای این باورها آمده است:

باور به یکتایی خدا که هستی، بخش است بزرگ و دانا و در همه جا در تجلی است.

بوی خفیف دود اندکی مشمام را می‌آزارد، پشت شیشه روبرو در عمق تاریکی، شعله‌های آتش مقدس درون مجمر بزرگی از جنس برنز زبانه می‌کشند و مرا یاد خواجه شیراز می‌اندازند که مدعی است:

خورشید شعله‌ای ست که در آسمان گرفت

زین آتش نهفته که در سینه من است

اپیزود دوم

گرم نوشتن بودم که مردی کنارم چمباتمه زد و بی مقدمه پرسید: زرتشتی هستی؟
- نه

- فوری پرسیدم: تو چطور؟

نگاهم کرد و گفت: نه، اما خیلی دینشون رو دوس دارم.

نگاهش کردم، مردی میانسال و لاغر اندام با چهره ای سوخته و دندان هایی بیرون زده از لب هایش، شاید چهل ساله که لباس گریسی تعمیرکاران به تن داشت و کفشی پاره با پاشنه خوابیده بر سر پایش.

پرسیدم: کیست و از کجاست؟

- حلاجم و از حوالی کرمان.

- اینجا چه می کنی؟

با ماشین سنگین به یزد آمده‌ام در پی نمی دانم چی چی ماشین های ریسندگی.

-حالا با چه قصدی به اینجا آمده‌ای؟

با حسرت گفت: خیلی دلم می خواهد به دین زرتشتی درآیم، از این و آن هم پرسیده‌ام اما می گویند نمی شود، مسلمان های خودمان هم مرا ترسانده اند که نمی توانی دینت را عوض کنی.

احساس کردم از مجروحان تبلیغات ماهواره ای است. تبلیغات اسلام‌ستیزانی که رفتار مدعیان مسلمانی دیروز و امروز تاریخ را عین اسلام جلوه می دهند و کاسبی می کنند. همان کسانی که رفتار پاره‌ای از غازیان (جنگجویان) بی فرهنگ صدرالسلام تا وحشیان بوکوحرام امروزی را، دستمایه درست بودن استدلال هایشان در نفی اسلام می کنند...

سکوت کردم، باید می گذاشتم حال کند. چقدر فهمیدم باید حرف خیلی ها را جدی بگیرم. او با شوق آتش را می نگریست تا خواستم مشغول نوشتن شوم گفت: «برای زیارت آمده‌ام و نایب الزیاره‌ام.»

از سخنش حیرت کردم نایب الزیاره دیدار آتش؟! نمی دانم چرا یکباره فکر کردم نشستنش کنار من بی دلیل نیست و باید به او کلنجار بروم.

شغلش مایه آن شد تا از او بپرسم: نام منصور حلاج را شنیده‌ای؟

با شنیدن پاسخ "نه اش" فرصت را غنیمت شمردم و گفتم: به جای عوض کردن دینت به دنبال مذهب عشق باش.

مشتاقانه پرسید: اون چه جور دینی است؟

گفتم: ببین اگر در هر دینی باشی اما به قدر توانت عاشق خدا نشوی به هیچ چیز نرسیده‌ای. گفت: یعنی چه؟

گفتم اگر تاریخ استبداد موبدان را در عصر ساسانی می خواندی می فهمیدی اوضاع چیه و برایش از مولانا خواندم:

مذهب عاشق ز مذهب جد است

عاشقان را مذهب و ملت خداست.

حیران و مشتاق نگاهم می کرد، اشتیاقش به وجدم آورد و ادامه دادم:
حسام الدین چلبی شاگرد مولوی شافعی مذهب بود؛ روزی به او گفت: می خواهم که بعد الیوم (از امروز) اقتدا به مذهب امام اعظم ابوحنیفه کنم از آنکه خداوندگار ما (یعنی مولوی) حنفی مذهب است.

مولانا فرمود: نی، نی، صواب آن است که در مذهب خود باشی اما در طریقه ما بروی و مردم را بر جاده عشق ارشاد کنی.

گفت: برایم بیشتر توضیح بده.

گفتم: تو که اهل کرمانی برو تو خط عرفان. نمی دانم چرا یکباره اسم غزالی بر زبانش آمد که

سریع گفتم: همین غزالی که پدرش همکار خودت بوده می گوید:

«من در معقولات مذهب برهان دارم و در شرعیات مذهب قرآن، نه بوحنیفه بر من خطی دارد و نه شافعی براتی.»

مولوی در مثنوی می گوید:

آن طرف که عشق می افزود درد

بوحنیفه و شافعی درسی نکرد

این حلاج بیسواد چنان جذبه اش مرا به وجد آورد که نفهمیدم چه می گویم. در شرح عشق الهی بودم که در پشت شیشه مردی سپیدپوش با کلاهی در سر و روبندی سفید که تا بالای چانه اش آویزان بود پدیدار شد و با کفگیری چوب های آتشین روی آتشدان را جا به جا کرد. بی گمان این نگهبان آتش مقدس، هیربد بود که مسئول روشن نگهداشتن آن است که در سلسله مراتب آتشکده جایگاهی بس ستوده و ارزشمند دارد.^۵



با دیدن هیرید به او گفتم: باید دنبال کسی باشی که آتش عشق الهی را که در نهاد توست فروزان کند.

با حیرت نگاهم می کرد که یکباره سکوت آتشکده با آمدن چند پیرمرد و پیرزن فرنگی درهم شکست. آنها به روبروی آتش که رسیدند در سکوت و احترام ایستادند و به آن چشم دوختند. مرد حلاج با اشاره به آنها به من گفت: اینها بهتر از ما قدر این آتش را می دانند.

نفهمیدم منظور از قدر آتش دانستن چیست و در دیدگاه او چه نشانه ای دارد. در سیر تماشای فرنگی ها بودیم که دو جوان با لباس عربی تمییز و آراسته و ریش بلند که حکایت از تبار جنوبی آنها می کرد هر یک بچه ای در بغل، همراه دو زن پوشیده به درون آتشکده آمدند. زنان شروع کردند از شوهران خود عکس گرفتن. گاه مردان هم از خود عکس سلفی می گرفتند. فرنگی ها هراسیدند و از آنها فاصله گرفتند و بر کنار دیواره آتشگاه ایستادند و آنها را به نظاره نشستند.

برای فرودگاه داشت دیر می شد، بلند شدم، او هم برخاست، زن یکی از آن مردها بچه بغل به سختی داشت دوربین را روبروی صورتش شوهرش می گرفت و تلاش داشت تا از زاویه جانبی از او عکس بگیرد، جلو رفتم و گفتم: اگر میخواهید تا از شما دوتایی عکس بگیرم.

در جوابم گفت: ما با زنها عکس نمی گیریم.

گفتم: مگر زن خودت نیست؟

گفت: بله، باشد، ممکنه عکس پخش بشود.

هیچی نگفتم، با مرد حلاج از در آتشکده بیرون آمدیم، مرد حلاج به خواهر و مادر آن مردها، ناسزاهایی آبداری داد و با من دستی داد و گفت: خیالاتی ام کردی و از من دور شد. رفت شاید تا

یزد ۱۳۹۳

فرمان زرتشت پاک را بخواند و زیارتش کامل شود...

۱) آتش یکی از عناصری است که نزد ایرانیان باستان بسیار مقدس و مورد ستایش بوده است. آتش در اوستا بصورت آترش یا آتر در پهلوی آتور یا آتخش و یا آتش و در فارسی آذر یا آتش آمده است. فرشته نگهبان آتش در پهلوی آتوریزت و در فارسی آذریزد نامیده می شود. به سبب اهمیت مقامی که این فرشته داشته، پسر اهورامزدا خوانده شده است. در آئین ایران باستان برای خشنودی فرشته آتش پیوسته در آتشکده ها و آتش دان های خانه ها چوب های خوشبو به کار می بردند. در دین مزدیسنا آتش نشانه ای از پاکی و راستی و اردیبهشت نگاهبان اوست. در ایران باستان پیدایش آتش از دو قطعه سنگ به زمان هوشنگ پیشدادی نسبت داده شده که بازمانده آن جشن سده است که هنوز برقراری آن رواج دارد.

بزرگداشت و نیایش آتش از زمان های بسیار باستان میان آریاییان وجود داشته است. آریاییان عقیده داشتند که آتش اساس و جوهر زندگی و هستی بوده و چنین می پنداشتند که میان آتش و نبات رابطه ای وجود داشته است. همچنین می انگاشتند که میان آتش و روح نیاکان ارتباط و نزدیکی موجود بوده و به همین سبب است که دانشمندان نظر می دهند آتش پرستی و نیاپرستی از دوره های کهن با هم ارتباط داشته اند. آنچنانکه می نویسند چون بزرگ خانواده ای می مرد او را در صحن آتشگاه خانوادگی دفن می کردند و آتش مقدس بر گور او می افروختند و چنین عقیده داشتند که همانسان که آتش در زمان حیات نگاهبان خانواده است، پس از مرگ نیز از ارواح مردگان پشتیبانی می کند. بازمانده این رسم در میان ایرانیان در دوره های بعد به صورت برافروختن شمع یا چراغ بر گور مردگان در آمده و هنوز این مراسم متداول است. مورخین یونانی درباره توجه پارسیها به خدایانی همچون خورشید، ماه، زمین، آب، آتش اشاراتی دارند. از جمله استرابون آورده است که پارسیان به شیوه های گوناگونی قربانی به آتش و آب تقدیم می کنند به خصوص روی آتش چوب های خشک بدون پوست گذاشته آنگاه تکه های گوشت انتخاب شده را روی چوبها قرار می دادند سپس آتش افروخته و پیوسته او را فروزان نگاه می داشتند کسانی که به آتش بی حرمتی می کردند او را می کشتند. مورخ دیگر کورتیوس می نویسد که ایرانیان برابر آتش و به این عنصر مقدس سوگند یاد می کنند و چنین سوگندهایی دارای اهمیت بسیار بوده است

۲

۲) ساختمان کنونی آتشکده یزد در آبان ماه ۱۳۱۳ با سرمایه یک زرتشتی پارسی به نام همابائی بر قطعه زمینی که از سوی چندتن از زرتشتیان ایران از جمله برادران امانت به یاد فوت پدرشان «اردشیر مهربان رستم» امانت وقف شد، ساخته شد. نقشه این بنا را مهندسان پارسی کشیده اند و «آراب جمشید امانت» سرپرستی و نظارت ساخت این بنا را بر عهده داشت. وی در خاطرات خود نوشته است که برای جلب توجه پارسیان هندوستان، پنج بار به آن دیار سفر کرده است. چهار بار با کشتی های بخار بر روی آب های خروشان اقیانوس هند و یک بار پیاده و با شتر در ریگزارهای بلوچستان ایران و پاکستان تا سرانجام انجمن پارسیان هند پرداخت هزینه ساختمان آتش وهرام یزد را پذیرفت. آتشی که درون این آتشکده می سوزد بیش از ۱۵۰۰ سال است که روشن مانده است. این آتش فروزه ای است از آتش آتشکده کاریان در لارستان که به عقدای یزد آورده شد و نزدیک به ۷۰۰ سال در آنجا روشن نگه

داشته شد و سپس در سال ۵۲۲ از عقدا به اردکان برده شد و نزدیک به ۳۰۰ سال نیز در اردکان یزد بود و در سال ۸۵۲ از اردکان به این شهر برده شد. نخست در محله‌ای به نام «خلف خان علی» در خانه یکی از موبدان بزرگ به نام «موبد تیرانداز آذرگشسب» نگهداری می‌شد و در سال ۱۳۱۳ پس از ساخته شدن این آتشکده به درون آن برده شد.

آسیزیف یا سیسیفوس (به یونانی: Σίσυφος) قهرمانی در اساطیر یونان است. او فرزند آتلوس و انارته و همچنین همسر مروپه است. سیزیف پایه گذار و پادشاه حکومت افیرا و مروج بازی‌های ایسمی (Isthmian Games) بازی‌هایی که از لحاظ اهمیت در رده بازی‌های المپیک قرار داشتند و هر دو سال یکبار برگزار می‌شدند) به حساب می‌آید. علاوه بر آن از او به عنوان حیل‌گرترین انسان‌ها نام می‌برند چون نقشه‌های خدایان را فاش کرد. سیزیف همچنین به خاطر مجازاتش در هادس مشهور است. او می‌بایست سنگ بزرگی را بر روی شیبی ناهموار تا بالای قله‌ای بغلتاند و همیشه لحظه‌ای پیش از آن که به انتهای مسیر برسد، سنگ از دستش خارج می‌شد و او باید کارش را از ابتدا شروع می‌کرد. امروزه به همین دلیل به کارهایی که علی‌رغم سعی و تلاش بسیار هرگز به آخر نمی‌رسند کاری سیزیف‌وار می‌گویند.

هوشنگ (به اوستایی: haošyangha)، (به پهلوی: *hōšang*)؛ به معنای کسی که منازل خوب فراهم سازد، یا بخشنده خانه‌های خوب، است. لقب او در اوستا پَرَدَاتَ (Para-dāta)، به معنای مقدم و بر سر قرار گرفته، است. این لقب در پهلوی (Pēš-dād) و در فارسی پیشداد شده است کسی که منازل خوب فراهم سازد. هوشنگ در اوستا «هئوشینگه» آمده است که از دو واژه هوش و هنگ است. هوشنگ از پادشاهان پیشدادی است و در اوستا فقره ۲۱ از آبان یشت و در فقره ۲۴ از رام یشت نام هوشنگ آمده است. فردوسی هوشنگ را به چم هوش و فرهنگ گرفته است. «در اساطیر آمده که اژدهای سیاه (نماد اهریمن) به هوشنگ حمله کرد و او برای دفع اژدها سنگی بطرف آن انداخت. سنگ به سنگ دیگری برخورد و جرقه‌ای ایجاد نمود و آتش این فروغ الهی کشف گردید. (الله نور السماوات و الارض) دشتی که این واقعه بروی آن اتفاق افتاد معروف شد به دشت هوشنگی و شهری که بعداً بروی آن ساخته شد هوشنگیان نامیده شد که بر اثر کثرت تلفظ به هوشگان و به تعریب به هفشجان تغییر شکل داد. تمام مردم منطقه از جمله بختیاری‌ها و مردم شهرکرد هنوز این شهر را بنام هوشگان یا هوشنگیان می‌شناسند. هوشنگ شاه برای اولین بار جشن سده را بروی این دشت اجرا نمود. این شهر از دیرباز جزو منطقه‌ی اصفهان محسوب می‌شده است.»

۴) **هیربُد** یا **هیربَد** یا **هیربَد** (پارسی میانه: hērbed، اوستایی: aēθrapaiti) هیربَد یا هیربَد یکی از پیشوایان آئین مزدیسنی است. در اوستا به صورت ائثرپیتی به معنی آموزگار یا استاد و یا آموزنده آمده و در زبان پهلوی ایرپت یا هیرپت و در فارسی هیربَد گفته می‌شود. در نوشته‌های پهلوی از واژه هیربَد غیر از مفهوم آموزگار، پیشوای دینی نیز اراده می‌شود. آنچه دانسته می‌شود در روزگاران پیش کار آموزش با پیشوایان دینی بوده و هیربدان که یکی از طبقات روحانیان بوده‌اند، این وظیفه را به عهده داشته‌اند. پائین‌ترین طبقه روحانیان را مغان می‌نامیدند. پس از ایشان هیربدان و سپس موبدان بودند. در میانشان کسانی بودند که مأمور خواندن سرودها و نمازهای مذهبی بوده‌اند. آنها را «زوت» می‌نامیدند و گروهی بودند که مأمور بودند که آتش را نگاه دارند و ایشان را «راسپی» می‌خواندند خوارزمی خادم آتش گفته است. طبری حکایت می‌کند که خسرو پرویز آتشکده‌هایی بنا کرد و دوازده هزار هیربَد براین زمزمه ادعیه و سرودن آغانی در آن آتشکده‌ها برگماشت. رئیس گروه هیربدها، هیربدان هیربَد یا هیربَدان هیربَد نام داشت که بعد از موبد بزرگ یا موبدان موبد در رتبه اول قرار داشته است.

۵) در روزگار اولیه ساسانیان، هیربَد لقب کلی روحانیانی بود که اجازه آموزاندن علوم دینی را داشتند و کرتیر، بلند پایه‌ترین روحانی آن دوره، نیز این لقب را برای خود استفاده می‌کرد. بعدها در ادبیات فارسی نو واژه هیربَد در معانی نادقیق و گوناگونی از جمله پیشوای دین زرتشتی، خدمتکار آتشکده و قاضی و دادستان زرتشتی کاربرد یافت. امروزه در میان زرتشتیان، به روحانیانی در رده پایین گفته می‌شود که مراسم ناوَر را گذرانده‌اند و اجازه انجام آیین‌های سطح پایین‌تر را دارند.